



## عصاره تاملات سید شهیدان اهل قلم در ۱۶ کتاب...

نگاهی به کتاب شناسی شهید سید مرتضی آوینی

دردآید:

شهید سید مرتضی آوینی گستره فراخی از تامل و تفکر در باب سینما، هنر، ادبیات و... را تجربه کرده و در هر کدام از این حوزه‌ها سخن نوبی برای گفتن داشته است. ناگفته پیداست که این امر را می‌توان در لابلای آثار او به خوبی تشخیص داد و از این خوان رنگین بهره برد. کتاب شناسی حاضر بیانگر روح جست و جوگر این عزیز فقید و دلیلی بر عنوانی است که رهبر معظم انقلاب، بروی نهادند: سید شهیدان اهل قلم.

### مجموعه آینه جادو (۳ جلد)

۱. جلد اول از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: جذابیت در سینما، مونتاژ به مثابه معماری سینما، آینه‌ی جادو، قاب تصویر و زبان سینما، جادوی پنهان و خلسه‌نازیسی؛ زبان، تلویزیون و سینما و اوقات فراغت؛ درباره ارتباطات؛ رمان، سینما و تلویزیون و تاملاتی در ماهیت سینما. کتاب حاضر مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است.

در بخشی از مقاله «جذابیت در سینما» می‌خوانیم: «فیلم اگر جاذبه نداشته باشد، فیلم نیست. آیا این سخن همان اندازه که مشهور است، بدیهی است؟ پر روشن است که تا این نسبت بین فیلم و تماشاگر برقرار نشود، اصلاً مفهوم فیلم و سینما محقق نمی‌گردد: تماشاگر باید تسلیم جاذبه فیلم شود، چرا که او با پای اختیار آمده است و اگر در این دام نیفتد، می‌رود. اگر فیلم جاذبه نداشته باشد، تماشاگری پیدا نمی‌کند و فیلم بدون تماشاگر،

یعنی هیچ، پولی که برای بلیت پرداخت می‌شود نیز تأییدی است بر همین توقع... و اصلاً شک کردن در این امر، شک کردن در مشهورات و مقبولات عام است. طبیعت زندگی بشر نیز با این اقتضا همراه است که مردم از آنان که در مشهورات شک می‌کنند، خوششان نیاید. البته در اینجا بحث تنها به مسئله جذابیت مربوط نمی‌شود و اصلاً بحث در باب «جذابیت» را بدون اشاره به «مخاطب سینما» چگونه می‌توان انجام داد؟ باید دید که «طرف تأثیر» جاذبه‌های سینما چه کسانی هستند: عوام الناس و یا خواص؟ و مقصود از «خواص» چه کسانی هستند؟ انلکتوتل‌ها؟ منتقدین؟ حکما و عرفا؟... و یا همه اینها؟ شکی نیست که فی‌المثل سینمای تارکوفسکی را عوام الناس نمی‌فهمند و اگر معیار جذابیت، «گیشه» باشد، خیلی از فیلم‌ها را دیگر نباید فیلم دانست.

میزان استقبال عوام الناس را نشان می‌دهد و شکی نیست که وقتی ما فیلم را در جاهایی نمایش می‌دهیم که برای ورود به آن باید بلیت گرفت و بلیت را نیز در ازای مقداری پول می‌دهند، یعنی از همان آغاز این نتیجه منطقی را پذیرفته‌ایم که «فیلم باید برای عوام الناس جاذبه داشته باشد»، و اگر نه، چرا مقدمات قضیه را آن‌گونه چیده‌ایم؟ فیلم بدون جاذبه را باید فی‌المثل در سالن‌هایی به اسم «کانون فیلم» نمایش داد که جز خواص بدان راه ندارند. آنگاه باید جوابی برای این سؤال دست و پا کرد که «پس مقصود از ساختن فیلم چیست، اگر نتوان آن را در سینماها نمایش داد؟

۲. جلد دوم از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: خسته نباشید برادران، فرزندان انقلاب در برابر عرصه‌های تجربه‌نشده سینما، فیلم‌هایی که من دیدم، ای لبلب عاشق جز برای شقایق‌ها مخوان، چرا جهان سومی‌ها مومن می‌سازند، ایمان یا نیهیلیسم هامونی، یادداشت‌های یک تماشاگر حرفه‌ای، مضمون عشق در جشنواره نهم، یادداشت‌های سانسور شده، سینمای ایران در (دهمین) جشنواره‌ی فجر، سفر به کجا؟، یادداشتی ناتمام درباره‌ی جشنواره‌ی یازدهم، نامه‌ای به دوست زمان جنگ، دوست دارم ایران، هیوط به روایت آقای ویم وندرس، رقصنده با سرخوستان و عالم هیچکاک. در بخشی از مقاله «خسته نباشید برادران»، می‌خوانیم: «دوستی که خود از دست اندر کاران جشنواره فجر بود می‌گفت: داوری

گیشه، میزان استقبال عوام الناس را نشان می‌دهد و شکی نیست که وقتی ما فیلم را در جاهایی نمایش می‌دهیم که برای ورود به آن باید بلیت گرفت و بلیت را نیز در ازای مقداری پول می‌دهند، یعنی از همان آغاز این نتیجه منطقی را پذیرفته‌ایم که «فیلم باید برای عوام الناس جاذبه داشته باشد»، و اگر نه، چرا مقدمات قضیه را آن‌گونه چیده‌ایم؟

جشنواره فجر به شدت متأثر از فستیوال‌های خارجی است و مکیال قضاوت، معیارهایی است از همان دست... ناگهان در وسط کار خبر می‌آورند که فلان فیلم در فلان جشنواره پذیرفته شده است و همین خبر کافی است تا آن فیلم کذایی از زباله‌دانی خارج شود و جایزه بگیرد... اما حقیقت این است که کسب توفیق در جشنواره‌های خارج از کشور ارزشی را اثبات نمی‌کند و اگر داوری فیلم‌ها در جشنواره فجر نیز بخواند همین سان باشد که امسال بود، باید گفت که کسب توفیق در جشنواره فجر نیز ارزشی را اثبات نمی‌کند. آنها به تکنیک محض جایزه نمی‌دهند و راهشان نیز با ما متفاوت است. تکنیک و محتوا را نیز نمی‌توان از یکدیگر تفکیک کرد و چون اینچنین است، پر روشن است که

آنها کدامین فیلم‌ها را خواهند پذیرفت. کسی مخالف شرکت در جشنواره‌های خارج از کشور نیست، اما آنچه که اصلاً در شأن ما نیست، شیفتگی و مهوریت و مرعوبیت در برابر آنهاست. ۳. جلد سوم از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: سینما و مردم، کدام سینما؟، سینما، مخاطب؛ سینما هنر محض نیست؛ سینما، تکنولوژی و...؛ تکنیک در سینما؛ نگاهی دوباره به روایت فتح؛ واقعیت در سینمای مستند؛ یک تجربه ماندگار؛ جایگاه فیلم کوتاه در سینمای ایران؛ درباره‌ی سینمای کودکان؛ سینما و هویت دینی دفاع مقدس و گزارشی شتاب‌زده درباره‌ی سینمای پاکستان.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «علی‌رغم کثرت مباحثاتی که درباره‌ی سینما انجام می‌شود، استقبال عموم مردم از فیلم‌ها همچنان فارغ از نظرات عموم منتقدان سینماست، تا آنجا که گویی مردم عمدتاً دارند که قواعد و معیارهای منتقدان را نقض کنند و نشان دهند که نقادی سینما در این کشور حرفه‌ای است کاملاً به دور از واقعیت. رواج مباحثات مربوط به سینما در رسانه‌ها نیز هرگز به این معنا نیست که مردم هم به این مباحث علاقمند هستند؛ حتی فرهنگ سینما رفتن هنوز در میان مردم ایران وجود ندارد، چه رسد به اینکه آنها را خریدار مباحثی بدانیم که در حاشیه سینما انجام می‌گیرد. فرهنگ نقادی سینمایی نیز مطلقاً منفک از فرهنگ عموم مردم است و اصلاً تقرب و تعرض به آن محتاج مقدماتی است که مردم «فاقد» آن هستند و در عین حال، این «فقدان» را نیز نمی‌توان «نقص» دانست. مردم به تماشای فیلم علاقمند هستند، اما فرهنگ سینما رفتن، ندارند... چرا؟»

### توسعه و مبانی تمدن غرب

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: مقدمه، در معنای توسعه، توسعه یافتگی: اتوبیای قرن حاضر، بهشت زمینی، میمون برهنه!، توسعه برای تمتع، تمدن اسراف و تذبذب، عمق فاجعه، دیکتاتوری اقتصاد، نظام‌سپارای اقتصاد، از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صولاتی، و ما ادراک ما البانک؟، سودپرستی بنیاد اقتصاد آزاد، نظام آموزشی و آرمان توسعه یافتگی: نظام آموزشی غربی، محصول جدایی علم از دین: انسان از نسل میمون، خرافه‌های جاهلانه: تأملی بیشتر در خلقت انسان نخستین: نوح نبی (ع) و تاریخ تمدن: ترقی یا تکامل؟

در بخشی از مقدمه این کتاب می‌خوانیم: چرا ما باید «توسعه» پیدا کنیم؟ به این پرسش از سر تسامح پاسخ‌های بسیاری گفته شده است، از جمله:

برای زدودن فقر و رفع محرومیت  
برای رفاه بیشتر و استفاده از نعمت‌های خدایی  
برای آنکه اصلاً خداوند بشر را به همین دلیل خلق کرده است: «آباد کردن کوهی زمین»

برای پیشرفت تکنیکی در جهت مقابله با تمدن غرب  
برای همایی با قافله تمدن پیشرفته مغرب زمین  
برای دستیابی به خودکفایی در مقابله با امپریالیسم و دشمنان  
دیگر انقلاب اسلامی

برای تکامل علمی و صنعتی در جهت تولید سلاح‌های پیشرفته نظامی و دستیابی به استقلال سیاسی و جواب‌های دیگر.

اما به راستی این جواب‌ها و پاسخ‌های دیگری که ممکن است داده شوند چه نسبتی با اسلام دارند؟ آیا ما این جواب‌ها را مستقیماً از مبانی اسلامی در قرآن و روایات و... استخراج کرده‌ایم، یا به مجموعه‌ای از تحلیل‌های جمع‌آوری شده از مسموعات روزانه و تخیلات من در آورده‌ایم یا مقالات علمی و صنعتی ترجمه شده از «ساینس‌فیک امریکن»، «نیوزویک»، «شنال جنوگرافی» و غیره، یا به گزارش سمینارهای دانشگاهی و غیر دانشگاهی غربی و شرقی و... اکتفا کرده‌ایم و اصلاً به سراغ معارف اسلامی نرفته‌ایم تا بدانیم که آیا قرآن و روایات این تخیلات و تصورات ما را تأیید می‌کند یا خیر؟ و بعضی‌ها هم اصلاً در «اصل ضرورت بازگشت ما به مبانی اسلامی در همه‌ی زمینه‌ها» شک می‌کنند و می‌گویند: چه نیازی هست که نظر قرآن و روایات را بدانیم؟ اینها جزو مسلمات علمی در مراکز دانشگاهی دنیاست؛ چگونه می‌توان در آن شک کرد؟ مگر نه این است که سراسر دنیا بر همین مبانی عمل می‌کنند؟ این مسائل برای فقه اسلام بسیار تازه است. ما باید صبر کنیم ببینیم آقایان فقها در این موارد چه نظر می‌دهند؛ تا آن روز هم نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم.

#### گنجینه آسمانی

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: شب عاشورایی، یانک روز چهارم، تاریخ سازان چه کسانی هستند؟، حزب الله، تجدید پیمان، عروج، سربازان امام زمان، حضور الحاضر، راه‌قدس از کربلا و...

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: عصر روز بیستم بهمن ۱۳۶۴، نخلستان‌های حاشیه‌ای اروند، غروب نزدیک می‌شود و تو گویی تقدیر زمین از همین حاشیه‌ایم اروند رود است که تعیین می‌گردد. و مگر به راستی جز این است؟ بچه‌ها آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه‌ای اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند. اینها بچه‌های قرن پانزدهم هجری قمری هستند؛ هم آنان که کوهی زمین، قرن هاست انتظار آنان را می‌کشد تا بر خاک بلادیده‌ی این سیاره قدم گذارند و عصر ظلمت و بی‌خبری را به پایان برسانند... و اینک آنان آمده‌اند، با سادگی و تواضع، بی‌تکلف و صمیمی، در پیوند با آب و درخت و آسمان و خاک و باران... و پرندگان. و تو هم که از غرور آباد پرتکلف نفس اماره راه گم کرده‌ای و به یکباره خود را در میان بندگان مطیع خدا یافته‌ای، حس می‌کنی که به برکت آنان، با همه چیز، آب و درخت و آسمان و خاک و باران و پرندگان و دیگر انسان‌ها پیوند خورده‌ای

و بین تو و رب العالمین هیچ چیز مانده است و دائم الصلوه شده‌ای. غروب نزدیک می‌شود و انتظاری خوش، دل بی‌تاب تو را در خود می‌فشارد.

#### یک تجربه ماندگار

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: یک تجربه‌ی ماندگار؛ مزد جهاد، شهادت؛ در وصف آن سه تن؛ به ما هم بگو و مرگ مردانه.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: وقتی به خرمشهر رسیدیم، هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود، اگر چه دشمن

مردانه. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: وقتی به خرمشهر رسیدیم، هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود، اگر چه دشمن مردانه. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: وقتی به خرمشهر رسیدیم، هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود، اگر چه دشمن مردانه. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: وقتی به خرمشهر رسیدیم، هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود، اگر چه دشمن مردانه.

خود را تا پشت «صد دستگانه» جلو کشیده بود. یک دوربین «مینی اکلر» داشتیم و یک ضبط صوت «ناگرا» و خرت و پرت‌های دیگری که این مجموعه را کامل می‌کرد. هم کارگردان و هم صدابردار، خود من بودم و جز فیلمبردار فقط یک نفر دیگر همراه ما بود، شهید غلام عباس ملک مکان، شیرمردی از روستای «قنات ملک» شیراز که هم رانندگی می‌کرد و هم محافظ مسلح گروه فیلمبرداری بود. آن هم با یک تفنگ ام یک بعدا راه غلام عباس از ما جدا شد، اگر چه تا آخر دوست یکدیگر باقی ماندیم. او کار فیلمسازی را رها کرد و به گردانهای رزمی پیوست و بعدها در آبادان شهید شد. چهره‌ای همچون شیر داشت، محکم و استخوانی و بسیار قدرتمند، اما با یال و کوبالی نه چندان بلند. دلش هم دل شیر بود. از رزم آروانی بود که داوطلبانه در جنگ فیروز آباد به سپاه پاسداران ملحق شده بود.

#### فردایی دیگر

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: راز سرزمین آفتاب، بشر در انتظار فردایی دیگر، آخرین دوران رنج، راز و رمز، شعر و جئون، غزال غزل، یاد بهشت و نوحه‌ی انسان در فراق و ختم‌سافر.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: از میان کشورهای این سوی کره‌ی زمین، زاین تنها کشوری است که توانسته در تقدیر تاریخی دنیای جدید شریک شود و به توسعه‌ی تکنولوژی که تنها نشانه‌ی این امر است دست یابد و حتی در رقابت با آمریکا تا آنجا پیش رود که بتواند خود را همچون طلاهدار تاریخ فردا ببیند و مظهر تمدن شرق، که تاریخ فردا تاریخ تمدن شرق است. شبی دیگر بر تاریخ این سیاره گذشته و اکنون نوبت آن است که خورشید یک بار دیگر سر از مشرق زمین بر آورد. در این مدار که می‌گوییم، یک شبانه روز هزار و چهارصد سال به طول می‌انجامد و آنان که این سخنان را به جنون نویسنده‌اش حواله نمی‌دهند،

شاید که تسلیم حیرت خویش نشوند و در این سخنان غور کنند. در اینکه سپیده تمدن شرق سر زده است تردیدی نیست و چه بسایزند از میان غربیان نیز کسانی که این حقیقت را، همچون جانورانی که وقوع زلزله را پیش‌پیش احساس می‌کنند، در یافته‌اند و به فرو پاشی، ایمان آورده‌اند و حتی طلوع ستاره تقدیر را در ناصیه شرق دیده‌اند....

#### حلزون های خانه به دوش

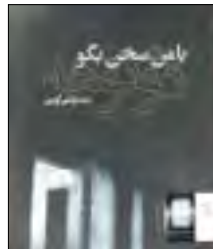
کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: کدام عرفان، روشنفکران و معاصر بودن، آفات غرض ورزی، وقتی روشنفکران وارث انقلاب می‌شوند... انقلاب اسلامی و اتوبیای غرب زدگان، از مایکل جکسون تا شهرنوش پارسا یور، ژورنالیسم حرفه‌ای، کانون کدام نویسندگان؟، یک هشدار!، تجدید یا تحجر؟، حلزون های خانه به دوش و تحلیل آسان. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: برای عرفای حقیقی که اولیای حق هستند، و اصحاب هدایت یافته‌ان، بسیار غریب است که در این روزگار لفظ «عرفان» و «صفت عرفانی»، نه تنها بدون تناسب با معانی حقیقی آنها استعمال می‌شوند، که اصلاً ابداً این الفاظ اصطلاحاً بر اموری است که صراحتاً با کفر و بی‌دینی و الحاد ملازمند. به راستی در میان این جماعت کسی نیست که حتی معنای عرفان را در فرهنگ لغات دیده باشد؟... و یا آنکه این جماعت از شدت عرفان (!) به معنای بلندی دست یافته‌اند که عقل عرفای حقیقی بدان نمی‌رسد؟ اگر وضع اولیه لفظ عرفان برای دلالت بر معنای معرفت حق است، پس چه رخ داده که این لفظ در روزگار ما با هر کفر و شرک و الحادی جمع می‌شود، جز معرفت حق؟... و این غفلت از همه فراگیر است که اصلاً اگر کسی در نشریات رایج ژورنالیستی و مجامع هنری لفظ عرفان را با معنای حقیقی آن به کار برد، باید یقه‌اش را گرفت و پرسید: «مگر تو از پشت کدام کوه آمده‌ای که نمی‌دانی دیر سال‌های سال است کسی لفظ عرفان را با این معنی به کار نمی‌برد؟»

#### رستاخیز جان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: ادبیات آزاد یا متعهد؟، رمان و انقلاب اسلامی، آزادی قلم، رستاخیز جسم و رستاخیز جان، زبان و فضا، یادداشتی ناتمام در باب هویت و حقیقت انسان، چرا روشنفکران مورد اتهام هستند؟، فرهنگ یا فرهنگ توسعه؟، ویدئو در برابر رستاخیز تاریخی انسان، تکرار مکررات، انفجار اطلاعات، آیا تناتر زنده می‌ماند؟ و منشور تجدید عهد هنر. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: جهان ما جهانی است که در آن هم «التزام» و هم «عدم التزام» تعهد و عدم تعهد هر دو، مورد تحسین واقع می‌شوند؛ چه در هنر و چه در سیاست. التزام به چه چیز؟ و عدم التزام به چه چیز؟ «کشورهای غیر متعهد» از کدام تعهد می‌گریزند و «ادبیات متعهد» نسبت به چه چیز تعهد دارد؟ و «آزادی» در عبارت «اقتصاد آزاد» به چه معناست؟... کلمه‌های آزادی و برابری را، هم بر سر در زندان‌ها می‌نویسند و هم بر سر در معابد بازگانی.

#### آغازی بر یک پایان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: روزگاری نو، داغ بی‌تسلی، مبشر صبح، امام (ره) و حیات باطنی انسان، دهه شصت و امام خمینی (ره)، گرداب شیطان، در برابر فرهنگ واحد جهانی، پروستوریکای اسلامی وجود ندارد، فراق اجتماعی، اسلامیت یا جمهوری؟، بنیان سفسطه بر باد است، صلیبی از



مگر بوی خون را نشنیده‌اند؟ ... و بر علم هایشان نوشته‌اند: کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا!  
مگر کربلا از سیطره زمان و مکان خارج است که همه جا کربلا باشد و همه روزها عاشورا؟  
مرا ببین که در پیشگاه ولایت سخن از زمان و مکان می‌گویم! زمان و مکان «نسبت» است و برای آن که از جوار مطلق، از بلندای اعراف بر عالم وجود می‌نگرد، اینجا در پیشگاه ولایت، سخن از زمان و مکان گفتن نشان بی‌خردی است. کربلا قلب مطلق زمین است و عاشورا قلب زمان، و راه‌های آسمان از اینجا آغاز می‌شود؛ از اینجا دروازه‌ای به عالم مطلق گشوده‌اند، می‌پرسی که از متناهی چگونه می‌توان راهی به سوی نامتناهی جست؟ این سرالاسرار خلقت است و گویی تقدیر اینچنین رفته است که اسرار، اگرچه به بهای سرباختن حسین علیه‌السلام، فاش شود.



#### امام و حیات باطنی انسان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است:  
دهه شصت و امام خمینی، امام و حیات باطنی انسان؛ هنر، تاریخ و ميثاق ولایت؛ فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت؛ داغ بی‌تسلی؛ انتظار؛ ای عزت ممثل؛ آن سان که توفیقی؛ فارالتنور و مبشر صبح.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: دهه شصت دهه امام خمینی بود و از این پس دهه‌ها هر چه بیابند به جز او انتساب نخواهند داشت. این او بود که هر آنچه در تقدیر تاریخ انسان این عصر بود ظاهر کرد. حیات انسان‌هایی چون او نفع‌خای از نفعات روح‌اللهی است که در تن انسان می‌دمد، در تن زمین مرده، و آن را حیات می‌بخشد. امام خمینی انسانی چونان دیگران نبود؛ از قبیله انبیا و اصحاب آنان بود و مصداقی از مصداق «معدود نبأ عظیم»... که هر هزار سال یکی می‌رسد، و مراد از این «هزار»، عدد هزار نیست؛ مراد آن است که او از خیل یادآوران است و مورد خطاب اجانت مذکور، و مخاطب این سخن آنانند که نه نامی از آنان در تاریخ‌های تمدن هست و نه در تاریخ‌های رسمی، اما زمین هر چه دارد مدیون آنهاست. اینان چون دیگران نباشد و سر بر خاک روئیده‌اند، اما چون دیگران در خاک نمانده‌اند و سر بر آسمان بر آورده‌اند. فقط هم اینانند که از حقیقت باخبرند و دیگران را نیز اینان خبر کرده‌اند.

#### سفر به سرزمین نور

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: سفر به سرزمین نور، حج جانبازان، دل تنگی‌های مدینه، ... و اینجا است بیت‌الله الحرام؛ حج، تمثیل جمعی مراتب سلوک الی‌الله و المراقی؛ آغاز و انجام معرفت و مدنیت.  
در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: مدینه پایتخت نخستین حکومت اسلامی است. آخرین رسول خدا! اگرچه در مکه به دنیا آمده، اما طاعت خورشید بعثت او از مدینه است که رخ به جهانیان نموده است و اهل مدینه را این فخر عظیم بس که میزبان مهاجرین بودند و مأمونی که اسلام در آن پناه بگیرد و رشد کند. مدینه مقصد هجرت پیامبر و مأذنه‌ای است که از آن ندای اسلام در همه جهان پیچیده است. مسجدالنبی چون گنجی سبز بر انگشتری شهر مدینه می‌درخشد؛ مسجدی که گنج پیکر مطهر آخرین رسول خدا را در خود محفوظ داشته و با آن تقدسی یافته است که مسجدالحرام نیز دار آن نیست؛ مسجدی که شهادی صدیق است از یک سو بر زیباترین وقایع تاریخ و از دیگر سو بر گرانبارترین آن. و اگر گوش دل بسیاری، خواهی شنید ناله‌ای حزین را از ذره‌ذره این تربت که حکایت غمبارترین قصه‌های عالم را باز می‌گوید، و این بار، تنها استن حنانه نیست که می‌نالد، ستون سرب نیز هست؛ آنجا که مسند رسول الله بوده است. از استوانه وفود نیز ناله‌ای زار بر خاسته است و از ستون محرس نیز؛ آنجا که علی بن ابی‌طالب به حراست از رسول خدا قیام کرد. ■

خون سرخ، ارتش متحد اسلامی، ایمان منجی جهان فرداست، نظم نوین جهانی و راه فطرت، دولت پایدار حق فرا می‌رسد، آغازی بر یک پایان و تجدید و تجدید. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: بهاران، از کجاست که روح روییدن و سبز شدن ناگاه در تن خاک مرده پیدا می‌آید؟ و از کجاست که روح شکفتن ناگاه از تن چوب خشک چندین برگ‌های سبز و شکوفه‌های سفید و آبی زرد و سرخ بر می‌آورد؟ بهاران رازدار رستاخیز پس از مرگ است و قبرستان‌ها مزارعی هستند که در آنها پدر مرگان افشاندند و جسم تا نمرید، کجا رستاخیز پذیرد؟ این بار انقلاب ربیع و انقلاب صیام به هم بر افتاده‌اند تا آن یکی هسته‌ی جسم را بشکافد و این یکی هسته‌ی جان را، و زندگان از بطن مرگان سر بر آورند. با بهاران روزی نو می‌رسد و ما همچنان چشم به راه روزگاری نو، اکنون که جهان و جهانیان مرده‌اند، آیا وقت آن نرسیده است که مسیحایی موعود سر رسد؟

#### فتح خون (روایت محرم)

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: آغاز هجرت عظیم، کوفه، مناظره‌ی عقل و عشق، قافله‌ی عشق در سفر تاریخ، کربلا ۵۹، ناشئه‌اللیل، فصل تمیز خبیث از طیب (اتمام حجت)، غریب‌الدهر، سیاره رنج، تماشا که راز.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: نیم قرنی بیش از حجب‌الوداع نگذشته است و هستند هنوز دهه‌ها تن از صحابه‌ای که در غدیر خم دست‌علی را در دست پیامبر خدا دیده‌اند و سخن او را شنیده، که: من کنت مولا فیهذا علی مولا... اما چشمه‌ها کور شده‌اند و آینه‌ها را غبار گرفته است. بادهای مسموم نهال‌ها را شکسته‌اند و شکوفه‌ها را فرو ریخته‌اند و آتش صاعقه را در همه وسعت پیش‌از راز گسترده‌اند. آفتاب، محجوب ابرهای سیاه است و آن دود سنگینی که آسمان را از چشم زمین پوشانده... و دشت، جولانگاه گرسنگی‌ها و گرسنگی‌ها است که ربه را بی‌چوایان یافته‌اند. عجب تشبیه‌ای است این که علی مولود کعبه است... یعنی باطنی قبیله را در امام پیدا کن! اما ظاهرگرایان از کعبه نیز تنها سنگ‌هایش را می‌پرستند. تمامیت دین به امامت است، اما امام تنها مانده و فرزندان امیه از کرسی خلافت انسان کامل تختی برای پادشاهی خود ساخته‌اند.

#### نسیم حیات

«نسیم حیات» کتاب دوازدهم از مجموعه آثار شهید سیدمرتضی آوینی است که نشر ساقی منتشر می‌کند. این کتاب گفتار متن برنامه‌های تلویزیونی را در بر می‌گیرد که شهید بعد از رحلت حضرت امام، در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ ساخته و با صرفاً متن آنها را نوشته است. غالب نوشته‌های این مجموعه به تحولاتی می‌پردازد که با ظهور حضرت امام خمینی و گسترش انقلاب اسلامی ایران در جهان، گشایش افق تازه‌ای را در تاریخ بشر امروز بشارت می‌دهد. متن دو برنامه‌ی «هفت قصه از بلوچستان» و «گم‌گشته‌های دیار فراموشی» که سیدمرتضی آوینی در یکی دو سال اول بعد از پیروزی انقلاب ساخته، برای تکمیل این مجموعه، در کتاب حاضر گنجانده شده است. بنا به روال گذشته، گفتارهایی که دست‌نوشته آنها موجود بوده، با اصل تطبیق داده شده‌اند و در بقیه موارد به استخراج متن‌ها از نوار و تنظیم و ویرایش آنها اکتفا شده است. ویراستار محترم برای حفظ پیوند منطقی گفتارها، شرح مختصر بعضی نواها را نیز به شکلی متمایز از متن اصلی به آن افزوده است.

#### با من سخن بگو دوکوهه

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: اگر بررسی دوکوهه کجاست، چه جوابی بدیم؟ بگوئیم دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیشمک که بسیجی‌ها را در خود جای می‌داد و بعد سکوت کنیم؟ پس کاش نمی‌پرسیدی که دوکوهه کجاست، چرا که جواب گفتن به این سؤال بدین سادگی‌ها ممکن نیست. کاش

تو خود در دوکوهه زیسته بودی که دیگر نیازی به این سؤال نبود. اگر آنچنان بود، شاید تو هم امروز با ما به دوکوهه می‌آمدی؛ ماه‌ها بعد از ختم جنگ، روز تحویل سال. گفته‌اند شرف‌الامکان بالمکین اعتبار مکان‌ها به انسان‌هایی است که در آنها زیسته‌اند و چه خوب گفته‌اند. دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیشمک که سال‌های سال با شهدا زیسته است، با بسیجی‌ها، و همه‌ی سر مطلب در همین جاست. اگر شهدا نبودند و بسیجی‌ها، آنچه می‌ماند پادگانی بود در دزدشت، با زمین‌هایی آسفالت، خشک و کم‌دار و درخت، ساختمان‌هایی معمولی، کوتاه و بلند، و تیرک‌هایی که بر آن پرچم نصب کرده‌اند. اما دوکوهه سال‌ها با شهدا زیسته است، با بسیجی‌ها، و از آنها روح گرفته است؛ روحی جاودانه. دوکوهه معوم است، اما اشتباه نکنید! او جنگ را دوست ندارد، جمع صفای بسیجی‌ها را دوست دارد، جمع شهدا را؛ آرزومند آن عرصه‌ای است که در آن کرامات باطنی

**اگر بررسی دوکوهه کجاست، چه جوابی بدیم؟ بگوئیم دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیشمک که بسیجی‌ها را در خود جای می‌داد و بعد سکوت کنیم؟ پس کاش نمی‌پرسیدی که دوکوهه کجاست، چرا که جواب گفتن به این سؤال بدین سادگی‌ها ممکن نیست.**

انسان‌ها بروز می‌یابند.

یک بار دیگر، سلام دوکوهه.

#### مرکز آسمان

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال، هیچ از خود پرسیده‌ای که چرا اینان خود را «راهبان کربلا» نامیده‌اند، با این همه شیدایی و اشتیاق که گویا هنوز قافله سال شصت و یکم هجری قمری به بیابان کربلا نرسیده است؟ مگر آنان سر مبارک امام عشق را بر فراز نیزه ندیده‌اند؟ مگر شفق را ندیده‌اند که چه سان در خون نشسته است؟